

دیدگاهها

(۵)

- به دوستان، به خویشان، به یاران آشنا

- به مردان تیزخشم که پیکار می کنند

- به آنان که با قلم تباهی درد را

به چشم جهانیان پدیدار می کنند

بهاران خجسته باد

گردآوری: پیروز دوانی

فروردین ۱۳۷۶

نشانی: تهران، صندوق پستی ۱۱۷-۱۳۴۶۵

فهرست

- ۳ ارمغان سال نو / ج - فریدونی
- ۳ اپوزیسیون در برابر آرموهای دسوار / نشریه «راه آرادی»
- ۵ منشور همکاری سه سازمان /
- ۵ «آذربایجان واحد» خواب و خیالی بیش نیست! / عبدالعلی لاهرودی
- ۸ بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق بازمی‌گردد! /
- ۹ لغو مجازات اعدام و پلورالیسم / میاوش
- ۱۰ منشور حقوق کارگران ایران / از کارگران بیدار سال ۷۶
- ۱۱ آنچه «بازار» و «ارتجاع مذهبی» با انقلاب کرد! / نقل از «راه توده»
- ۱۱ سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا /
- ۱۲ اقدامات میاهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان / نقل از «پیشنازه»
- ۱۳ بیست و نهمین حزب کمونیست فرانسه /
- ۱۴ نگاه نو به جهان / نقل از «کار»
- ۱۶ برنامه‌های آمریکا برای سلطه بر بازارهای دنیا / نقل از نشریه «المجله»
- ۱۸ الماس (شعر) /

ارمغان سال نو

ج - فریدونی

چهره دزم و فسرده نوده‌ها که در روزهای آخر سال گاه بی‌هدف در خیابانهای شهر به دنبال ملزوماتی می‌گشتند تا ما توان مالی اندک آنها همچون باشد ترازنامه درخشان یک سال البته در سن ۱۸ سال حکومت سرمایه و خونخوارترین آن سرمایه‌داری انگل بازار بود که سرداران سازندگی بر آن می‌نارند. در حالی که نوکیسه‌گان وابسته به ارتجاع حاکم برای خانواده‌های خود در مناطق خوش آب و هوای ایران و گاه دنیا به دنبال دلبخیر هتل و ویلا بودند در خانه اکثریت ایرانیان جدان و بلوای والدین و فرزندان بود که وعده سال قبل آنها را به خاطرشان می‌آوردند که گفته بودند، وسایل دیگر حتماً می‌خرم و امسال دستها تهنی تراز بازار بود.

تراز حکومت را از این جدانها و اشکها می‌بایست بست. در حالی که صاحبان بسیاری از صنایع کوچک و متوسط هول بقاء و زوال خود در سال آینده را داشتند دلالت و انگشهای حکومتی و پشت حکومتی به رابرتی یا دولتیان مشغول انباشت چیزی بودند که در برنامه‌گرنی سال آینده بود. این چنین بود پایان سال برای مردم و دشمنانشان. موازنه‌تر از چنین می‌گردید: سال ۱۳۰۰ سال حکومته بود. ۱۶ سال قمر بود و مملکت برای نوده‌ها و ثروت بود و میلی و سعادت برای روحانیون حاکم و سرمایه‌داران انگل حکومتی.

در حالی که مردم فاقد کمترین تشکل و همبستگی بودند بازار و حکام دبی پشت در پشت هم منزل به منزل نوده‌ها را پس‌رانده و به پایان سان کشانده بودند. در پهنه این میدان قتل و غم همچنان جای باوران خلق خالی بود و با عادلانه‌تر بگویم بسیاری رنگ بود. شاید از صبریت دشمن هنوز بر خود می‌پیچند و با بازبهای تاریخ آنها را خلع سلاح نموده است. آنچه پیداست باورن خلق در خارج هنوز نتوانسته‌اند به زبان مشترکی دست یابند و در داخل نیز هنوز دژخیمان چون سد سنگین سد شکل‌گیری تشکلهای حلقی شده است. بار دیگر آن سوزان همیشه پاینده تاریخ در برابر سازمانهای خلقی ایستاده که است چه باید کرد؟ سالی تازه آغاز شده است. سالی که پیش از آغاز آن رژیم وعده موج جدیدی از گرامی را داده است. سالی که انتظاراتی دیگر در راه دارد تا باز دمکراسی و حقوق حقه مردم به مسخره گرفته شود و چند تن سحنگوی سرمایه و ارتجاع به جای ملی انتخاب کنند و بعد مردم را در انتخاب آنچه انتخاب آنها بوده به ظاهر مخیر سازند. سالی که نیروی بیشتری را برای حکام دبی در صحنه داخلی و بین‌المللی به همراه خواهد داشت. تمامی عوامل حکایت از آن دارند که زمینه فعالیت و تحرک برای نیروهای چپ و مردم از سان قبل و حالتهای قبل فراهم‌تر است. تمامی عوامل این نیروها را به عمل در عرصه داخلی و خارجی هدایت می‌کند. گرچه صحنه اصلی مبارزه درون کشور است لیکن فعالان در خارج نیز نباید فراموش کنند که فروخته خلق و مبارزان درون کشور باشند. باید که پاسداری از آزادی را چون نگهبانی شیا به‌روز بدانند و با اخذ کمترین حیر از ستم و تضییقات سلاطین دینی گوش جهانیان را در افقی نقاط دنیا به شنیدن وادارند. به خاطر بقاء ملک و ملت که می‌رود شیرازه تلاش آن عمیق‌تر گردد بر سر آنچه گذشته بوده و بر سر جزئیات آنچه آمده می‌تواند حل کند نیروی خود را در جدال با هم به هدر ندهند و رزمندگان داخل کشور را بدین‌تر و دست‌نهار و انگدارند مبارزان داخل کشور! یقیناً با بررسی تغییرات اساسی کشور و جهان پذیرفته‌اند که دیگر زمان عقب‌نشینی کافی است. باید در عرصه سیاسی و برای سال ۱۳۰۰ با این الاره بازاید که امرش برده‌ای در کل خود مطروحا بر آن باز استوار شدک آنها نسره. نامه که به مشارک طلب می‌رکد در نسبی زمینه‌های فردی و اجتماعی پایمال می‌شود به نوده‌ها بازگردند. باید که با قبول خطره به اندازه امروز و درای خلق رفت. ایجاد تشکلهای صنفی - سیاسی و با هر شکل ممکن دیگر و تشکل و سازماندهی اعتراضات و اعتصابها که پایه‌های تشکل تمام خلقی و تعیین دمکراسی است باید ارمغان ما در سال نو برای نوده‌ها باشد.

اپوریسیون در برابر آزمونهای دشوار

نقل از نشریه «راه آزادی» شماره ۴۵

اکنون اپوریسیون دگراندیش و دمکرات که با ناکیهای متفاوت فعالیت می‌کنند، در برابر پرسشهای فراوان قرار دارد؛ مهمترین تقاضای تجربه ملت چند ماه پیش که آمد و در آینده چه باید کرد؟ آیا تفاوتی که در سیاست اپوریسیون به چشم می‌خورید، راه اتحاد عمل نیروهای دمکرات را در آینده به کلی می‌بندد؟ چه تدابیر و سیاستهایی می‌توانند به طور واقعی و با مشارکت مردم به پیشبرد امر دمکراسی در ایران باری رسانند؟

این پرسشها، البته در آن بخش از اپوریسیون که به هر دلیلی از جمله به خاطر نوع آئرنانیو پیشنهادی خود هیچگونه ناوری به امکان تغییرات تدریجی و دمکراتیک در ایران از طریق مشارکت مردم و وادار ساختن جمهوری اسلامی به عقب‌نشینی ندارند طرح نمی‌شوند. آنها از میان مجموعه حوادث به راحتی عناصر لازم را برای درست حل‌نمودن سیاست خود خواهند یافت. بحث فوق بیشتر در میان آن بخش از نیروهای دمکرات به میان کشیده می‌شود که راه حل پیش‌ساخته‌ای برای تغییرات سیاسی در ایران ندارند و با وجود پیچیدگیها و مشکلات موجود گام در جاده‌های لغزنده و نامیوار گذاشته‌اند.

اکنون سانهاست که بخش بزرگی از اپوریسیون در جستجوی راههایی است که بدون توسل به خشونت به برزیست سیاسی کنونی ایران پایان دهد. ماههای پیش از انتخابات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی از این نظر بک چرخش مهم در ۱۰ سال گذشته به شمار می‌رود. زیرا اولین گام برای حضور علنی بک اپوریسیون دمکرات در داخل ایران در شکل ویژه خود برداشته شد. در همه این سالها حضور سیاسی روشن و علنی و برخورد سازش‌ناز محاطاتی در جامعه مدنی امروز ایران دو مشکل اساسی با سون دمکرات، تشکل می‌داده‌اند. اپوریسیون که به نوعی باور خود را به تغییرات خشونت‌آمیز و کورار در دست داده و بر آن است که با تکیه بر فرهنگ دمکراتیک و مردم، دمکراسی را از همین امروز و در ساروره خود برای آزادی در عمل خود به کار بندد. بحران سیاسی و اجتماعی کنونی ایران و بحران ذهنیت جامعه در سالهای اخیر در عمل علنی‌رغم خشونت‌های چشمگیر حکومت، امکان طرح نظریات این نیروها را در ایران بوجود آورده است.

آن چه که اپوزیسیون به طور عینی در این ساززه به دست آورده به یقین با چیزی بوده و البته خارج از انتظار کسی هم نبود. اما همزمان باید اذعان داشت که دوران جدیدی در ایران آغاز شده است. آن چه انجام شد فقط گام اول بود، گامهای دشوار و اساسی هنوز باید برداشته شوند. پانزده سال ریدگی خیرعلنی و تجربه‌های جدا از هم، درکها و نگاهها را گاه حتی در سنگبیریهای مشترک از هم دور کرده است. بخشهای مختلف اپوزیسیون دمکرات، با شناها و با فاصله‌های مختلف سبب به حکومت، راهی حر حرکت به سوی یک درک و تفاهم همه جانبه، حتی با فاکتیکهای مختلف، ندارند. پرسش دیگری که باید به سرعت برای آن پاسخ مناسبی یافت، رابطه اشکال ویژه ابزار وجود اپوزیسیون از جمله احزاب و نیروهای سازمان یافته موجود و افراد و شخصیت‌های مستقل در خارج از کشور است.

وعده بعدی مهم، همگی انتخابات ریاست جمهوری است. اپوزیسیون باید از هم اکنون در ندادن چگونگی مشارکت در بحثها و فضای آن رور باشد. قالیهای بسیار تنگ انتخابات مجلس و سرخوردگی مردم و جنگ و دندان نشان دادن نیروهای استبدادی دوران چندان روشنی را در برابر ما نمی‌گشایند. اما برای بردن زکریا و گرامی و جانی در میان مردم راه باز می‌ماند. اپوزیسیون باید در حیات خود، آماج حرکت، رای دست یافت. به بنایح مطلوب اپوزیسیون باید بدون وقفه با زندگی و عمل روزانه مردم و روشنفکران گروه‌های مختلف اجتماعی گره بخورد و دمکراسی به خواست همگان تبدیل شود. در طول سالهای گذشته جنبشهای خودجوش، اعتراضات، اختصابت و مبارزه‌های منفی مقطعی علیه رژیم و نظام جمهوری اسلامی بوقوع پیوسته است، این تظاهرات که غالباً به شورشهای فهرآ میر تبدیل شده، رژیم را در مقابل خواسته‌های منطقی مردم مجبور به عقب‌نشینی کرده‌اند.

تظاهرات و شورشهای خودجوش مردمی، سانگر عدم حضور نیروهای برنده‌های سیاسی در صحنه مبارزات مردم ایران است. این تظاهرات نشان می‌دهند که مردم برای یک با چند جریان سیاسی، برنامه‌های آنها به نفع این یا آن سازمان، یا این یا آن رهبر سیاسی به حیابانامی می‌روند. بلکه آنها از دست رژیم جمهوری اسلامی به ننگ آمده و این نظام را سبب فقر، بیکاری و بی‌خانمانی خود می‌دانند و خشم خود را به صورت خودجوش علیه آن به معرض نمایش می‌گذارند. اما ناتوانی از رژیم، اپوزیسیون ایران است که ناتوان از سازماندهی و بسیج مردم است تا با رهبری و هماهنگ کردن تظاهرات و بویژه سراسری کردن آن در برانداختن نظام جمهوری اسلامی مؤثر واقع شود. نیروهایی که خود را آثرنالیو و جانشین رژیم کنونی می‌دانند و مدعی قدرتند، دارای هیچگونه رابطه ارگانیک عینی یا ذهنی با مردم ایران نیستند. تجربه شورشها و تظاهرات گذشته نشان داده که محاسبات مردم غیر از آن است که اپوزیسیون برای خود ترسیم می‌کند، مردم در انتظار مدعیان قدرت طلب نیستند که راه رهایی از رژیم جمهوری اسلامی را به آنها نشان دهند. حال اگر احزاب و سازمانهای سیاسی که خواهان تغییر نظامند در صحنه مبارزات سیاسی و صحنی مردم حضور می‌داشتند، می‌توانستند جنبشهای مقطعی را که هر از گاهی در یک شهر روی می‌دهد رهبری و سازماندهی و هدایت کرده، به شهرهای دیگر بکشاند و سراسر کنند. آنها می‌توانستند با حضور خود در این میان حلوی ندانم‌کاری عده‌های ناراضی، یک عده عوامل خارجی و بویژه عوامل رژیم را که میلوت به آتش سوزی نمایی و امول مردم می‌کنند، بگیرند. فقدان رهبری در تظاهرات و شورشها به آثار ششم، تحریب و آتش سوزی منجر می‌شود. از طرفی عدم حضور نیروهای دمکراتیک و ملی در مردم و احزاب مردمی و محلی شدن آنها در حصارهاست، خیار، نام، آسوده کرده است. لذا لغو اوضاع کنونی سیاسی خارج و درون ایران در گرو فعال شدن نیروهای دمکرات و ملی است. آنها باید از هم اکنون به رسالت تاریخی خود آگاه شوند و در مقابل نیروهای نوانلتر چپ و مذهبی و راست صف‌آرایی کنند.

در حال حاضر، انفعال نیروهای دمکرات و ملی، بستری مضن و آماده برای استقرار مجدد نظامی توتالیتر و وابسته از نوع دیگر در ایران مهیا می‌کند. چنانچه به مصالح مردم و کشورمان اعتقاد داریم باید به این انفعال پایان دهیم! نباید بگذاریم زمینه برای یک اسارت دیگر آماده شود.

هیچ نیرویی نباید و نمی‌تواند به نهایی ادعای رسالت نجات مین را داشته باشد. هر کس چنین ادعایی کند نه تنها واقع بین نیست، بلکه از نقطه نظر ملی - ملی حرکت کرده و چنانچه بیروز شود چون دیکتاتوری، به قدرت تکیه خواهد زد. لذا از هم اکنون باید با بنهای ساختگی گروه‌ها و هواداران آنها، علیه کیش شخصیت کاذب، روشنگری و مبارزه سیاسی کرد. از این رو، باید نیروهای ملی و دمکرات در پی رهبری جمعی باشند و زمینه را برای اولین گامهای تمرین دمکراسی در درون خود آماده کنند. ما به تجربه دیده‌ایم افرادی که رسالت نجات مردم را در توان خود می‌دیدند و ادعا داشتند که ملی و دمکراتند و حتی رهبری را به دست گرفتند، امداد نوالست، مستند و نوحالی از آب در آمده‌اند. اوضاع اقتصادی کشور بسیار بحرانی است و ما معتقدیم که نظام و رژیم پاسخگویی کمترین خواسته‌های مردم نیست. تحریم اقتصادی آمریکا، معضلات کنونی و بحران اقتصادی را شدیدتر خواهد کرد، اما رژیم همچون گذشته، شکست برنامه‌های اقتصادی‌اش را به حساب آمریکا می‌گذارد و آمریکا را در تحریب اقتصاد ایران مقصر قلمداد می‌کند و به این وسیله فقر و بیکاری مردم ایران را بیشتر به گردن آمریکا می‌اندازد. چرا که رژیم همیشه، در ماندگی و شکست برنامه‌های خود را یا به گردن جنگ ایران و عراق انداخته یا به گردن آمریکا. ما بخوبی می‌دانیم که بحران حاضر در کشور ما حاصل تحریم اقتصادی کشورهای صنعتی نیست و کشورهای صنعتی در مقابل دلار همه چیز به ایران صادر کرده و می‌کنند. ورشکستگی اقتصادی ایران نتیجه عوامل متعددی است که رژیم بر ۱۶ سال گذشته سبب آن شده است. از اوضاع کنونی - اسی، که در اساس منابع مالی آن در اختیار صنایع و تولیدات کشته‌های صنعتی قرار گرفته است، ایران در طول تاریخ بیشتر از این نمی‌توانست به وابستگی دچار شود. این خدمتی است که نظام جمهوری اسلامی برای تثبیت سلفه کشورهای شمالی بر ایران و به نفع قدرتهای صنعتی انجام داده و نی این بحران اقتصادی ناشی از خود جمهوری اسلامی است. یا در نظر گرفتن درآمد نفتی ایران که سالانه ۱۴ میلیارد دلار است و صادرات غیرنفتی ایران بیش از ۵۰ میلیارد دلار تحصیل زده می‌شود، بدیهی است که تکیه به اقتصاد یک محصولی و آن هم نفت که در بازارهای جهان اشباع شده است و با افت قیمتها، تخریب صنایع و تولیدات صنعتی در کشورمان ادامه یافته، ورشکستگی اقتصادی شدت خواهد یافت. همراه با سیر نزولی اقتصادی و با سیر رشد جمعیت ماهانه ۱۵۰ هزار نفر در ۲۳ سال آینده، ایران جمعیتی در حدود ۱۳۰ میلیون نفر خواهد داشت. چنانچه ربه جمعیت به همین سرعت ادامه یابد، بحران نه تنها فرونی خواهد یافت، بلکه کشور ما به یکی از فقیرترین کشورهای جهان تبدیل خواهد شد.

ما برای آینده ایران، بعد از سرنگونی رژیم نظام جمهوری اسلامی نگرانیم. سؤال این است که اگر حاکمیت و نظام کنونی سرنگون شود، ما نیروهای اپوزیسیون منفعل در تبعید، چه تدبیل سیاسی و اقتصادی برای حل معضلات کنونی جامعه داریم؟ چرا که، فردای بعد از سقوط رژیم ما در نظر گرفتن سرعت رشد جمعیت، ملیا، ده‌ها دلار، دهر خارج، ناتوانی تولیدی صنایع کشور، بیکاری، فقر و حزانه خالی است که از رژیم به میراث خواهیم برد. چطور می‌توان پاسخگویی خواسته‌های اولیه مردم از هستی ساقط شده باشیم؟ بنابراین، گرفتن قدرت آسان است ولی نگاه داشتن آن به وسیله اهرمهای سیاسی اقتصادی، یعنی جلب رضایت نسائی اقشار مردم، ایجاد ثبات و شکوفایی اقتصادی امری است مشکل که از عهده هر دسته و گروهی که داعیه قدرت دارد، بر نمی‌آید.

حداقل به شکل غربی‌اش شکل بگیرد که در آن احزاب تشکیل می‌شوند و روزنامه‌هایشان را منتشر می‌کنند، جلسه می‌گذارند و عقایدشان را بیان می‌کنند. آنگاه مردم تشخیص می‌دهند که کدام حزب درست می‌گوید و می‌روند به آن حزب رأی می‌دهند. غیر از این ما خواسته دیگری نداریم. آن زمان هم در آذربایجان فرقه دستکرات آذربایجان جز این نمی‌خواست. فرقه دستکرات آذربایجان آن زمان علیه دیکتاتوری، قام که در بعضی در این دیکتاتوری از نوع رضاخانی برچیده شود و استقرار پیدا نکند و پیش‌بینی هم درست بود. وقتی که فرقه را سرکوب کردند، مصدق را هم بعداً سرکوب کردند. اگر فرقه دستکرات آذربایجان می‌ماند و خودمختاری کردستان سرکوب می‌شده، من فکر نمی‌کنم که می‌توانسته نهضت ملی مصدق را از بین ببرد و علیه او کودتا کند، تا دیکتاتوری فاسد و سیاه برقرار شود. ما می‌خواهیم این دیکتاتوری از بین برود و در ایران آزادیهای دموکراتیک به شکلی که در بعضی از کشورهای دنیا وجود دارد وجود آید، مثل هندوستان. در هندوستان مگر چند حزب و چند ایالت خودمختار وجود ندارد؟ در هندوستان ۱۵ ایالت خودمختار وجود دارد، چرا در ایران این طور نیست؟ ما بک سیستم فدرال شبیه هیس هندوستان می‌خواهیم نه فدرال از نوع آمریکایی، نه از نوع شوروی سابق. در هندوستان سیستم فدرال در هر ایالت سروریه دایره مشخص دارد، می‌آید وزیر دارد، با این سیستم فدرال خودشان ایالت خودشان را اداره می‌کنند. کونیستا در ۱۰ گولاه چندین سال است که حکومت می‌کند. هیچوقت هم این ایالت و از هندوستان جدا نگرفته‌اند. الان هم کونیستا در حکومت شرکت دارند. ضدکونیستا هم هستند. بحث ایندونیوزیک همیشه بهانه سرکوب نهضت‌های آزادیخواهی در ایران بوده است. باید آزادی باشد طوری که کسی از بیان عقیده‌اش واصله نداشته باشد.

• شما معتقدید که در ایران یک زبان مشترک وجودش ضروری است یا خیر؟ شما اصرار دارید که آذربایجانیها به زبان خودشان قادر به آموزش باشند و مدرسه داشته باشند و تحصیل کنند. بخشی از روشنفکران فارسی‌زبان اصرار دارند که یک زبان ملی و مشترک برای ایران لازم است. یعنی اگر قرار شود که به زبانهای اقوام آموزش و پرورش انجام شود، ممکن است چند پارچگی ایجاد شود. نظر شما در این رابطه چیست؟

متأسفانه یک نوع طرز تفکر قشری و جامد در میان بخشی از روشنفکران وجود دارد که هیچوقت تحولات انقلابی در جهان را نمی‌بیند و یا نادیده می‌گیرد. دنیا عوض شده، در کاتادا، انگلیسی‌زبانها و فرانسوی‌زبانها با هم زندگی می‌کنند. در کیک کانادا مردم رأی دادند و یک درصد کم آورده، تا فرانسوی‌زبانها دولت خودشان را تشکیل دهند. اگر ایالت کبککه مستقل شود، به سروری برای کل کانادا شاید از لحاظ اقتصادی، مشکلاتی برود، کده، ولی آنچه آن دو زبان تعارض دارد که هر ملت هر طور که می‌خواهد زندگی کند، در سوئد ۷۰ سال است که کفدراسیون وجود دارد، چرا این را نمی‌فهمد؟ آخوندها می‌گویند که زبان فارسی زمان ملی است. کسروی ۸۰ سال، ۶۰ سال قبل گفت که ما آذری بودیم. هنوز هم اینها می‌گویند ما آذری هستیم. می‌گویند این زبان مغول است و از خارج تحمیل شده است. خوب ۱۰۰ سال است این زبان تحمیل شده، ولی هزار سال هم هست که دیگر در این جا مغول نیست. ما که مغول نیستیم، ما این زبان را قبول کرده‌ایم. فرانسویها هم رفتند به کانادا، آنها برای خودشان کلتی درست کرده‌اند، زبان فرانسوی را مستقر کرده‌اند، ما حالا این زبان را داریم. این زبان باید در ایالت آذربایجان رسمیت پیدا کند و زبان فارسی هم به عنوان زبان دولت فدرال معاند، ملتها در ارتباط با هم تا آن زبان صحبت کند.

• شما این حق را برای دیگر اقوام هم قائل هستید؟

بله برای تمام اقوام، ما نباید از یک طرف وحدت و یکپارچگی یک دولت را بپذیریم، اما از طرف دیگر حق تعیین سرنوشت ملتها را هم آموزش کنیم. حق تعیین سرنوشت ملتها را خود دولتهای ایران، هم شاه و هم ملها هم نوشته‌اند و در اصداد سازمان ملل قبول کرده‌اند. حق تعیین سرنوشت ملتها را اگر نپذیرند، هر دولتی برود، خود را دست متحد مرکد، باید گفته شود که آزاد هست، تو حق می‌توانی جدالتوری و برای خودت دولت مستقل تشکیل دهی. بگذارید آن ملت بگوید که چون ما ۳۰ هزار سال است با هم زندگی کرده‌ایم، سی‌خواهیم از شما جدا شویم. چگونه ممکن است که با شش و شلاف و سازه ایدئولوژیک - سیاسی و با مهر نجره ملی ملتها را در زندان دیکتاتوری اسیر کنیم. بگذارید ملتها در این دنیای آزاد، که حالا که کمونیست وجود دارد که بگوئیم بلشویکها می‌آیند و می‌برند، آزاد زندگی کند. ما با استفاده از حق تعیین سرنوشت که چرچیل، استالین و ویلسون در سال ۱۹۲۱ امضاء کردند و بعد سازمان ملل هم به اساسنامه، نظامنامه خود گنجانند، ما پانگه به آن حق خودمان را می‌خواهیم. این حق می‌تواند حدایی کامل باشد و یا در داخل یک ملت حق اداره کردن خودش را داشته باشد. فرقه دستکرات آذربایجان از اولین روز تأسیس خود تا امروز شعار سیاسی را کنار گذاشته و آن را از حق تعیین سرنوشت گرفته‌اند. فرقه دستکرات باید صاحبخانه خود باشد و با همسایه خود هم همکاری و دوستی کند و در یک محیط صلح کنار هم زندگی کند.

• آقای لاهوردی این همان نیست که در قانون اساسی بعد از دوران مشروطه هم گنجانده شده بود؟ یعنی وجود شوراهای ایالتی و ولایتی؟ که البته هیچ وقت هم در ایران اجرا نشد؟

بله قانون اجنهای ایالتی، بیسی بدای ۱۹۲، ۱۹۲، ۱۹۱، هیچوقت اجرا نشد. نه رضاشاه اجرا کرد و نه پسرش و نه این آخوندها. مرحوم خاقانی هم سیستم شورایی را مطرح کرد، که باید در سلطنت یک سیستم شورایی وجود داشته باشد، که این شورایالتها را اداره کند. ولی سرنوشت خاقانی را دیدیم که چه شد. این سیستم شورایی همان خودمختاری است. انجمن ایالتی تبریز یک روز بعد از به توپ بسته شدن مجلس ایران توسط «الیاخوف» خود را مجلس سراسری ایران اعلام کرد. یعنی این که مردم تبریز و آذربایجانیها هیچ وقت روحیه حدایی طلبی نداشته‌اند و الان هم چنین تصویری وجود ندارد. اما زمان هم عوض شده که خانواده‌ها فرزندان خود را از بیجگی زبان فارسی یاد بدهند که می‌تواند لهجه ترکی آنها را مسخره کنند. این دهقان آذربایجانی که هیچ که ایشان فارسی بلد نیستند، چکار باید بکند؟ آیا این مردم را برود بپیدا کند، تا بایشان عصبه بدهد و تحمیل کند؟ این برهاندان است. این توهین به هر انسانی است، این توهین به انسانیت است.

• بعضی‌ها شما را متهم می‌کنند که شما پان‌تورکیست هستید. شما پان‌تورکیسم را چگونه از زبان می‌کنید؟

این اسبابها من پوششی جهت سرکوب طرف مقابل می‌بینم. می‌دانید که پان‌انوع مختلف دارد. پان‌ترکیسم، پان‌اسلامیسم، پان‌عربیسم، پان‌آمریکائیسم. آیا ترکها می‌خواهند یک دولت ۳۰۰ میلیونی ترک تشکیل دهند؟ اسلاوها هم یک دولت اسلاوی؟ ژرمن‌ها هم یک دولت ژرمن؟ یا مثلاً پان‌اسلامیستها می‌گویند که از خلیج فارس تا رودخانه سند از آن ایران بوده، مورواتنهر هم مثل ایران بوده و همین‌طور قفقاز. پس باید یک ایران بزرگ تشکیل شود؟ حالا هم بعضی از روزنامه‌های پان‌ایرانیسی در جمهوری اسلامی مثل ایران اصرار دارند که قفقاز مال ایران است و باید «پان‌ترکیسم» را که این روزنامه‌ها، «انست»، «آذربایجان» و «مهاجر»، اگر یک خط در رابطه با طرفداری از پان‌ترکیسم داشت، آتوقت ادعای مخالفان فرقه درست است، اما این طور نیست. نشریات ما را بگویند، بیشترند کجا چنین چیزی نوشته شده است. ما دو نشریه داریم، «مهاجر» که در باکو منتشر می‌شود و «آذربایجان» که ۵۵ سال است، منتشر می‌شود تاکنون در هیچکدام از

شماره‌های آن دو نشریه کلمه‌ای از پان‌ترکیسم دفاع شده است. اگر کسانی چنین موضوعی را، یعنی پان‌ترکیسم را مطرح می‌کنند، این ما نیستیم. فرقه دمکرات آذربایجان نیست. بهتر است بروند آدرس آن را در جای دیگری پیدا کنند، اینها از طرف ما مطرح نمی‌شود. البته جریانی‌هایی وجود دارد، که متأسفانه عکس‌العملی هستند، در مقابل عمل ببینید. وقتی که تلویزیون تهران ناپیشتانه‌هایی را پخش می‌کند که ترکها را رفتگر، گفته فروش، آدمهای پائین اجتماع مطرح می‌کند و یا وقتی اداره تلویزیون ایران انگت چاپ می‌کند که آقای فارس تو حاضر هستی با ترکها همسایه باشی، تو دخترت را حاضر هستی به ترکها بدهی، اینها درگیری و اختلاف در بین ترکها و فارسها را راه می‌اندازد. حالا البته همه می‌دانند که عامل اصلی این فتنه‌انگیزی‌ها کیست.

● در آذربایجان، در باکو گروه‌هایی فعالیت می‌کنند که دقیقاً پان‌ترکیست هستند. اینها طرفدار جدایی آذربایجان هستند. عده‌ای از آنها فقط از قوم ترک دفاع می‌کنند و حتی اقوام دیگر ساکن آذربایجان، مثال طالبها، لزگیها، کردها و دیگران را نادیده می‌گیرند. شما درباره چنین گروه‌هایی چه نظری دارید؟ آیا با آنها همکاری دارید؟ چون آنها وحدت دو آذربایجان، اصطلاح می‌کنند یعنی پیوستن دو آذربایجان و تشکیل یک جمهوری آذربایجان را پیش می‌کشند و حتی لغت آذری را به کار نمی‌برند و خودشان را صرفاً ترک می‌دانند.

- در نشریه «مهاجر» که در تاریخ بولی سال ۱۹۹۶ منتشر شده، مقاله‌ای با امضای اینجانب آمده که به این سؤالی‌ها پاسخ داده شده است. این مقاله پس از انتخابات دوره پنجم مجلس نوشته شده و در آنجا اشاره شده به همین مسئله پان‌ترکیسم. در مقاله مذکور موضوع آذربایجان واحد و مستقل را بررسی کرده‌ام و نوشته‌ام که مخالف تجربه ایران هستیم. فرقه دمکرات آذربایجان طرفدار وحدت ایران است و هیچ وقت موافق نیست که ایران تجربه شود. شعار وحدت آذربایجان مستقل و واحد یک شعاری حور و سیر عملی است و در حین حال هربرده‌ای است به روابط جمهوری آذربایجان و ایران. با طرح این شعار می‌خواهند روابط بین دو کشور را مختل کنند، زیر ضربه ببرند. من با این شعار مخالف بوده و هستم. حالا اگر از طرف جبهه خلق باشد و با دیگران، وجود آذربایجان واحد را به عنوان یک دولت مستقل ما بکند اتوبی می‌دانیم و در آینده خیلی دور که تمامی مشا بخواهند دولتی ملی تشکیل بدهد و آن هم نه فقط در ایران، بلکه مثلاً در کشورهای عربی یا تمام کردها، تمام ترکها، اما نه به معنی اصطلاح «آنگا»، یعنی از مغولستان گرفته تا دریای مرمره یک دولت واحد ترک تشکیل شود. من این شعار را بکند تفکر تخیلی و علاوه بر آن ارنجایی می‌دانیم، چون هیچوقت ساکنان آسیای صغیر یا ساکنان قزاقستان، یعنی یک قراق آناسی و یک ترک استانبولی به هیچوجه به آن لحاظ اخلاقی، نه سن ملی، نه فیر پولوژی خارجی با هم قرابت و نزدیکی ندارند. اینها فقط ریشه زبانی واحد دارند. که این نمی‌تواند این چنین این گفته را در یک مجموعه واحد بگنجانند. چنین چیزی عملی نیست. بنابراین حزب پان‌ترکیسم، پان ایرانیسم، پان اسلامیسم، پان عربیسم، پان آمریکائیسم، پان روحانیسم، پان ژورنیسم اینها ارنجایی‌ترین جریانه‌ها در تاریخ بشریت هستند و هیچوقت هم عملی نخواهند شد. خوب در آذربایجان وقتی عده‌ای چنین مسائلی را مطرح می‌کنند، آنها با خیالبردارند و یا این که مجری یک سفارش هستند. زمان که بگذرد و وقتها درک خواهد شد. واقعیت این است که جمهوری آذربایجان یک دولت مستقل است. اما آذربایجان جنوبی باید خودمختاری، آبه دست آورده کرده‌اند، ترکمنها، بلرجه‌ها، فارسها هم بدین ترتیب در یک، خاورانه، سوسیالیستی و در قادیان یک دولت فدرال و دمکراتیک با هم و در کنار هم زندگی کنند.

● اخیراً خبری منتشر شده که گویا تشکیلاتی به نام «جبهه ملی استقلال آذربایجان» تشکیل شده و از طرف ابوالفضل ایلیچی بیگ، رئیس جمهور سابق آذربایجان هم حمایت می‌شود و اینها متشکل هستند از نمایندگان آذربایجان جنوبی، فرقه دمکرات آذربایجان، سازمان احیاء آذربایجان جنوبی و جبهه خلق آذربایجان بفرمایید که اینها چه کسانی هستند، در کجا هستند و آنچه که به نام فرقه دمکرات آذربایجان مطرح شده، آیا شما هستید یا خیر؟ اصولاً مدعی این تشکل چیست و چرا به آن اخیراً چنین دامن زده می‌شود؟

- این جریان به اصطلاح آذربایجان مستقل و واحد که در خارج از ایران مطرح شده، البته با شدت و عظمت هم تبلیغ می‌شود، مخصوصاً در دبی «صدای آزادی» شعبه آذربایجان که خودشان هم اعلام کرده‌اند که با بودجه کنگره آمریکا کار می‌کنند و در پراک هم هستند، سخنگوی این نهاد است و تمام اعلامیه‌های این جبهه به اصطلاح ملی استقلال آذربایجان نیز از آن رادیو پخش می‌شود. در باکو هم روزنامه منتسب به جبهه خلق و مساوات و اجزای دیگر را هم منتشر می‌کنند، ولی هیچ کس از این احزاب به اصطلاح متحد خبر ندارد که اینها کیستند و در رأس اینها چه کسی قرار دارد، رهبرشان کیست، کجا مستقر هستند کسی از اینها چیزی می‌داند. البته هر سازمان چپ مخفی زمانی قانونیت پیدا می‌کند که رهبری آن را بشناسند. یعنی وقتی رهبرش برود جانی و بگوید من را این حزبان همساز بود، شناسند و به حد آورند. رهبرشان مثلاً در پراگ باشد یا در باکو. یا در مسکو یا در لندن اظهار وجود کند. از اینها چنین فردی را مانده‌ایم. یعنی در آن اعلامیه هم مدعی شده‌اند که فرقه دمکرات آذربایجان هم عضو آنهاست. آیا اعضای فرقه دمکرات آذربایجان در آن جا شرکت می‌کنند یا نمی‌کنند. ما اطلاع نداریم. ما این را می‌دانیم که در ایران تمام احزاب سیاسی غیرمذهبی سرکوب شده، چپ و راست. همگی رهبرانشان رفته‌اند بیرون و در داخل ایران هیچ حزبی به نام نوده، فدایی، راه کارگر و کماندو، دمکرات، عهده به عنوان یک سازمان وجود ندارد. گروه‌هایی کوچک که در باکو چهار نفره وجود دارد که ما هم داریم. یعنی هم نیست رفتاری هم حتی می‌گیرند. در تهران خانه‌ای را کشف کرده‌اند و دو سال قبل از آنجا ماشین تکثیر پیدا کرده‌اند و یک نفر را هم به ۶ سال زندان محکوم کرده‌اند. ما هم ادعایی نداریم که سازمان و تشکیلات داریم و کار می‌کنیم. اگر جریانی به نام جبهه ملی استقلال آذربایجان وجود دارد، باید خودشان را معرفی کنند. البته ممکن است افرادی وجود داشته باشند که مورد تأیید جبهه خلق باشند. جبهه خلق باید این مسؤولیت را بر عهده بگیرد. یعنی شایع جبهه خلق در ایران وجود دارد و این به عقیده من مداخله در امور داخلی کشور دیگری است. ما چنین مواردی را قبول نداشته و قبول نداریم. ابوالفضل در گلنگه، مصاحبه‌ای داشته که در روزنامه‌های باکو منتشر شد. و گفته که در سال ۱۹۹۷ حدود ۴ میلیون در جنوب اقدام به فرام عمومی خواهد کرد و حرکت واحد آذربایجان را تشکیل خواهد داد. من اسم این شخص را فقط خیالبردار می‌گذارم.

● روابط جمهوری آذربایجان با ایران را چگونه می‌بینید؟

- در ایران به طور کلی تشکیل یک دولت مستقل در شمال ارس برای شویست‌های ایران، من فارس نمی‌گویم چون ترکهای شویست از آن فارسها هستند. کسروی و آیت‌الله خامنه‌ای ترک هستند، ولی شویست‌تر از فارس هستند. من شویست‌های ایران را می‌گویم. اینها خوشحال بودند که در آنجا یک دولت مستقل تشکیل شود. ترکیه اولین ساعت اعلام استقلال آذربایجان موجودیت آن را به رسمیت شناخت، اما دولت ایران، آقای ولایتی ۱۸ آوریل یعنی روزی که گزریاچف رسماً استعفای خود را اعلام کرد، بلافاصله این آذربایجان را به رسمیت شناخت. یعنی اگر اتحاد شوروی به شکل فورمال پاف می‌ماند، ایران این

آذربایجان را به رسمت نمی‌شناخت و این نشان می‌دهد که دانش نمی‌خواست که در آذربایجان یک دولت مستقل تشکیل شود و ترسشان این است که آن آذربایجان هم تحت تأثیر فکری این جا قرار بگیرد و یک وضع نامطلوب پیش بیاید. اما این یک تصور واهی است و بعد هم اینها مرتباً فشار آورده‌اند به آذربایجان، البته گناه بیشتر هم از دولت ایران نبوده، بلکه از جبهه خلق بوده که مرتباً اعلام می‌کرد آن طرف مانع است و ما باید متحد شویم. در واقع از این طرف تحریک می‌کردند و منتگ راه می‌تداخند و اعلام می‌کردند که آذربایجان واحد می‌خواهیم، اینها این امکان و قدرت را ندارند که به ایران بیروند و کارهای تحریمی انجام دهند. وقتی حیدر علی اف که شخص با تجربه و کارکنه‌ای است سر کار آمد، کوشش کرد که این تناقض را از بین ببرد، ولی کاملاً موفق نشد که روابط ایران و آذربایجان را به مجرای طبیعی خود بیاورد. مثل رابطه ارمنستان و ایران چون رابطه ارمنستان و ایران حسه و نزدیک است. آذربایجان نقطه گره کلی از تضادهاست: تضاد ایران و آمریکا در ناگور بر سر نفت، تضاد ترکیه و ایران در آذربایجان از زمان صفویه، تضاد روسیه و آمریکا، تضاد ایران و اسرائیل. این تضادها در آذربایجان جمع شده‌اند. نهاد آمریکا و ایران، روسیه و ایران رابطه هم نردیکه می‌کند، وقتی که روسیه بر ایران به هم نزدیک می‌شود، اسرائیل ایران را به عنوان پایگاه عمده روسیه با ایران روابط حسه برقرار می‌کند و در نتیجه جمهوری آذربایجان را زیر فشار نظامی قرار می‌دهد، تا تسلیم شود. نزدیکی آذربایجان به اسرائیل هم وجود دارد اما مسئله آذربایجان و اسرائیل نکته سیاست خاص خودش را دارد، مادام که «دپاسفوری»، ارمنی و لری» یهودی‌کنگره آمریکا را در دست گرفته و رسته‌های گروهی آمریکا اکثر در دست یهودهست، چرا آذربایجان کوشش نکند از یهودی‌های بین‌المللی برای خودش استفاده کند؟ این الفای سیاست است! در آذربایجان و در باکو خیلی یهودی زندگی می‌کنند، آنها در اسرائیل و آمریکا قوم و خویش دارند و آنها افرادی ذی‌نقوذ هستند. از این طریق پشتیبانی یهودیها را در این وضعیت بخصوصی کسب کند و علاوه بر آن اگر مصر و مان امورسات را اعراب ۲۰ سال تحریم و مفرور کردند، الآن بار هم نامصر پکنی شده‌اند. اگر واقعاً صهیونیسم این قدر موهن است، اعراب چرا بالاخره سواره بر آن را کنار گذاشتند؟ آذربایجان یک دولت مستقل است و نباید یک دولت مستقل یهودی از قباط برقرار کرده، چرا باید ایران برنجد؟

• وضعیت خود جمهوری آذربایجان را در شرایط حال و آینده چگونه می‌بینید؟

در عرض ۷۰-۸۰ سال، در این جا ۵ رئیس دولت عوض شده، کشور در حال متلاطم شدن بود. اگر حیدر علی اف در رأس قدرت قرار نمی‌گرفت معلوم بود که حالا ما در ناگور نشسته بودیم یا خیر. الآن در آذربایجان ثبات سیاسی برقرار شده است. آزادی مشوعات به طور کامل وجود دارد. اگر ماسور هم باشند در یک مقاله فقط با یک دو خط را حذف می‌کنند. ولی ۹۹ درصد را اجازه می‌دهند چاپ شود. حتی از رئیس جمهور هم انتقاد درست و نادرست می‌شود. با آمریکا و نطنان حسه شده است. تمام غرب آذربایجان را به عنوان یک کشور مستقل می‌شناسد. قرارداد نفت به طور کلی امتیاز نفت به نفع امتیازدهنده نیست. اما چه باید کرد؟ در چنین شرایطی امتیاز بیشتری داده‌اند و بوش حدیث و همبستگی در مقابل به دست آورده‌اند و این کاری درست است. آذربایجان می‌کوشد با روسیه هم روابط حسه داشته باشد، با ایران هم همین طور. یعنی موازنه سبب ایجاد کند تا پیروی داشته باشد. ادامه این در چند سال آینده می‌تواند رایج شود.

در رابطه با اقتصاد، وضع آذربایجان مثل فنجان روسیه و جمهوریهای دیگر بحرانی است. برای این که کمویسیم را نابود کند، آماده اقتصاد خودشان را نابود کردند. یعنی اقتصاد را نابود کردند، تا ایدئولوژی را نابود کنند. همین دلیل است که آنها حتی مثل ویتنامها و چینی‌ها هم نتوانستند موفق شوند. به مردم گفته بودند ما پول نفت می‌تواند مثل کوریت زندگی کند! حالا نه تنها کوریت نشد بلکه مثل اتیوپی شده است. بنابراین همان مردم که علیه دولت شوروی به جابانه‌ها آمده بودند، حالا می‌گویند که چه اشنیهای کردیم؟ در آن زمان یک رفنگر با ۷۰ روبل در ماه زندگی می‌کرد، الآن با ۷۰ هزار روبل هم نمی‌تواند زندگی کند. از لحاظ اقتصادی وضع بسیار خراب است. خصوصی سازی، ثروت چند صدساله این مثل ۳۰۰ میلیون را در دست یک گروه کوچک متمرکز کرده و انبوه مردم با فقر و بیچارگی دست به گریبان هستند. من فکر نمی‌کنم تا ۱۰ سال آینده هم اقتصادشان سر و سامان پیدا کنند.

• امکان به قدرت رسیدن احزاب کمونیست در این جمهوریها وجود دارد؟

در آذربایجان کمونیستها خیلی ضعف هستند. در جمهوریهای آسیایی اتحاد شوروی، حزب کمونیست وسیله‌ای بود برای رسیدن به قدرت، آنها حتی به برابری این ۱۱ کشور هم دست زدند. عشر حزب می‌شدند تا صاحب منصب شوند، کمونیستها، حالا خیلی ضعف‌اند و کمونیستهای واقع در این جا به سرانگشت می‌توان شمرده!

• در رابطه با تحایلات به اسلام در منطقه چگونه فکر می‌کنید؟ گفته می‌شود که یک حزب اسلامی را در آذربایجان تعطیل کرده‌اند و رهبرانشان را هم دستگیر کرده‌اند. گویا جرم آنها وابستگی به ایران، یعنی جاسوسی بوده است؟

نه تنها ایران و ترکیه، بلکه سیجیان هم کوشش می‌کنند اینجا حزب راه بیندازند. تمام ادیان جهان کوشش می‌کنند، تا در اینجا سرمازگیری کند. در رابطه با دستگیری افراد یک حزب اسلامی که اشاره کردید، من اطلاع ندارم. اینها مسائل سیاسی است. فقط اطلاع کرده‌اند که جاسوس هستند و سرماز کرده‌اند و جرمشان در روزنامه چاپ شده و ما هم به غیر از رادیو و تلویزیون اطلاعی نداریم؛ ولی سفارت ایران در ناگوروها و سازمانهای خیره تشکیل داده و از جمله کمیته امداد حمینی که در تمام شهرهای آذربایجان خیلی فعال است و کمک مائی می‌کند. مدرسه درست می‌کند، درس مجانی و پول کتاب می‌دهد، عروسی اسلامی راه می‌اندازد و پول لباس و دیگر محارحش را می‌پردازد. آنها از این طریق و توسط سازمان اطلاعاتی، اطلاعات جمع می‌کند و این هم پوشیده نیست.

بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می‌گردد!

«جان میجر» نخست وزیر انگلستان، همراه با یکی هیئت سیاسی - اقتصادی در آسده پنجاهمین سال استقلال شبه‌قاره هند، از کشورهای هندوسن، پاکستان و سگلاش دیدار کرد. ناظران سیاسی منطقه، این دیدار را یک مارنوی سیاسی و بخشی از تلاش انگلستان برای گسترش نفوذ خود در مستعمرات سابق خویش ارزیابی می‌کنند. این ارزیابی به زبان دیگر، یعنی تلاش انگلستان برای به چنگ آوردن سهم بیشتر در تقسیم مجدد جهان پس از فروپاشی اتحاد شوروی. حاصله گیری انگلستان

منشور حقوق کارگران ایران

از کارگران بیدار سال ۷۶

- ۱- حق اشتغال به کار مولد و از نظر اجتماعی مفید برای همه، برخورداری از امنیت شغلی، از بین رفتن تبعیضات در استخدامها، از بین رفتن بیکاری و بیمه بیکاری.
- ۲- حق برخورداری از تغذیه مناسب، رهایی از گرسنگی و کم‌خوابی، مرخصی و رخصت، حداقل یک وعده غذای گرم در کارخانهها.
- ۳- حق برخورداری از مسکن مناسب (با فضای لازم، ایمنی و امکانات بهداشتی) و ارزان مناسب با میانگین حقوق کارگری، و تقلیل بهای اجاره‌خانه متناسب با این میانگین.
- ۴- حق سوادآموزی، رایگان بودن آموزش و پرورش در کلیه مراحل آن از ابتدایی تا عالی در سراسر کشور، برخورداری از آموزش ابتدایی همگانی و اجباری، اعطای بورس تحصیلی به کارگرانی که در دانشگاهها قبول شده یا می‌شوند، برخورداری از آموزشهای فنی و حرفه‌ای، ایجاد کلاسهای سوادآموزی در محل کار توسط دولت، مراکز فرآیند آرای بردن سوادآموزی در کارخانهها، اسباب مسافت سوادآموزی جیره ساعتکاران، ایجاد و گسترش کتابخانه‌های مفید در محیط کار.
- ۵- حق برخورداری از خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبتهای پزشکی، درمان رایگان در مؤسسات و بیمارستانهای دولتی مجبور.
- ۶- حق داشتن درآمد تضمین شده برای رفع نیازهای مادی و معنوی خانواده، برخورداری از سطح زندگی مناسب (شامل خوراکی، پوشاک، بهداشت، مسکن، تفریحات سالم، تحصیلات، ...). در ازای هشت ساعت کار روزانه، تعیین حداقل دستمزد بر مبنای هزینه زندگی بنگ زن و شوهر و دو کودک مناسب با افزایش هزینه زندگی و نرخ تورم و نیازهای ضروری مادی و معنوی آنها، تعیین حق اولاد بر اساس تعداد فرزندان خردسال و در حال ازدواج، تعیین حق مسکن بر مبنای هزینه اجاره دو اتاقی در نزدیکی محل کار، احتساب حق اولاد و حق مسکن و حق خواربار و حق تفریح و استراحت در میزان دستمزد ثابت کارگران، تقلیل ساعات کار روزانه در مورد کارهای سخت زبان‌آور، ممنوع شدن اجباری بودن اضافه کاری حتی در موارد ضروری و با توافق کارگران.
- ۷- حق برخورداری از تأمین اجتماعی و بیمه برای کلیه کارگران اعم از موقت و دائم در رابطه با تمامی بیماریهای طبیعی یا حوادث ناشی از کار، برخورداری از بیمه بیکاری برای کلیه کارگران بیکار، در حائلی که کل حق بیمه از سوی دولت تأمین شود.
- ۸- حق برخورداری از وام و کمکهای ضروری برای ازدواج و مسکن و ادامه تحصیل ... به کارگران، برخورداری از کمک معاش برای خانواده‌های پر اولاد، برخورداری از شرایط آبرومندانه زندگی در امان بیماری و بازنشستگی و بیکاری و بویگی و پیری و در کار افتادگی، تأمین بازنشستگی زنان کارگر در ۵۰ سالگی یا با ۲۰ سال سابقه کار و مردان کارگر در ۵۵ سالگی یا با ۲۵ سال سابقه کار، افزایش مستمری بازنشستگی مطابق آخرین دریافتی کارگر (دستمزد و مزایا) متناسب با افزایش هزینه‌های زندگی و نرخ تورم.
- ۹- حق ... از ۱۰ تا کارکردن کمتر از ۱۶ سال و مستوجب کارمزد مسکن و کارهای مشابه برای افراد کمتر از ۱۸ سال.
- ۱۰- حق برخورداری از دستمزد و مزایای مساوی در برابر کار مساوی صرف نظر از جنسیت و سن کارگران، ممنوع شدن کارهای سخت و زبان‌آور و کارهای شبانه برای زنان، برخورداری زنان کارگر در استفاده از شش هفته مرخصی قبل و هشت هفته مرخصی پس از زایمان با استفاده از حقوق آنها، ایجاد مهد کودک در کنار محیط کار با هزینه کارفرما برای نگهداری از کودکان زنان کارگر، ممنوع شدن اخراج زنان کارگر در دوران استراحت قبل و بعد از زایمان، لغو تحصیلات اجباری به زبان، ساززه یا فحشا، به عنوان وحشیانه‌ترین شکل استثمار و ممنوع شدن حس یا اعدام زنان به جرم فحشا و زنا و مواد مخدر.
- ۱۱- حق برخورداری از محیط ایمن، سالم، مناسب و بهداشتی در محل کار.
- ۱۲- حق مشارکت کارگران بویژه از طریق دخالت مستقیم اتحادیه‌های کارگری و شوراهای کارخانه‌ها در تدوین آئین‌نامه‌های کارگری و برای رفع نواقص قانون کار و طرح طیفه‌بندی مشاغل و در تعیین ضوابط ترفیحات و افزایش دستمزدها و ...
- ۱۳- حق برخورداری از امنیت و زندگی سالم در مقابله با بحرانهای اقتصادی با رفع تورم و گرانی، تثبیت و تقلیل قیمتها در همه زمینه‌های اساسی تولید و بیش از همه در کالاهای غذایی و صنعتی و بالابردن سطح رفاه عمومی و غلبه بر واسطه‌مآندگی اقتصاد. و از بین بردن فقر و ...
- ۱۴- حق برخورداری از استراحت و فراغت و تفریح و ورزش، توسعه باشگاهها و تأسیسات ورزشی و فضاهای و مکانهای فرهنگی و هنری در محل کار، برخورداری از مرخصی‌های ادواری با دریافت دستمزد.
- ۱۵- حق اعتصاب و نیز حق شرکت در فعالیتهای اعتراضی، نظارات، اعتصابات، تحصن، راهپیمایی، و ... برای دفاع از منافع عام یا خاص خود، بدون آن‌که موجب مجازات و تنبیه و جریمه و اخراج و ... از سوی کارفرما یا حکومت شود.
- ۱۶- حق تشکیل سندیکا و گسترش و ایجاد سندیکاهای و تشکیل اتحادیه‌های کارگری مستقل بدون هیچگونه محدودیت و ممنوعیت از جانب کارفرمایان یا مقامات حکومتی.
- ۱۷- حق برخورداری از امنیت اجتماعی و ایمنی فضایی بویژه از طریق ایجاد شرایط برابری همه افراد جامعه در برابر قانون، انحلال نهادهای قضایی و دادگاهها غیرقانونی، عدم دخالت نیروهای انتظامی و نظامی در زندگی خصوصی و فعالیتهای سیاسی و اجتماعی و صنفی و فرهنگی و هنری افراد، انحلال نهادهای حساسی و سرکوب در همه محیطها و بویژه در محیطهای کارگری و ممنوعیت استفاده از نیروهای نظامی و انتظامی و گروههای فشار و سرکوب رسمی یا غیررسمی علیه اعتراضات کارگران و دیگر افشار مردم.
- ۱۸- حق برخورداری از کلیه حقوق و آزادیهای مدنی، سیاسی، صنفی، فرهنگی، هنری در جامعه و نیز حق شرکت داوطلبانه و آزادانه در احزاب سیاسی، سازمانهای اجتماعی و صنفی، انجمنهای فرهنگی و هنری، نشریات و ازبگانه‌های مطبوعاتی، بدون هیچگونه تبعیض از نظر سن، جنس، عقاید سیاسی، عقاید مذهبی،

زمان، نژاد، رنگ پوست، ... و بدون هیچگونه محدودیت و ممنوعیت از جانب کارفرمایان با مقامات حکومتی.
۱۹. حق شرکت، کاندیدشدن، کاندیدکردن آزادانه و بدون قید و شرط در انتخابات عمومی و برای اداره امور جامعه تا عالیترین سطح حکومتی، بدون هیچگونه ممنوعیتی.

آنچه «بازار» و «ارتجاع مذهبی» با انقلاب کرد!

نقل از نشریه «راه توسعه»، شماره ۵۶ - بهمن ۱۳۷۵

آخرین آمار می‌گوید فقط تهران ۵/۵ میلیون جمعیت دارد. دیگر به زحمت می‌توان زعفرانیه را از شوش تشخیص داد. جمعیت آنبوه در هم می‌لوند. عمده این جمعیت جوان است که کار می‌خواهد، که نیست، که نان می‌خواهد که نیست. هیچکس نمی‌تواند باور کند که امروزه نان پوخته و بچه در آغوش، کنار خیابان روسپیان این جامعه ففزرده‌اند و با این شکل بیرون آمده‌اند تا مأموران گشت عفاف بتوانند آنها را شناسند. راننده‌های تاکسی می‌گویند. دختران جوان سوار می‌شوند. در ازای یک ماهار آماده هر کاری هستند، فحشاء امر و بعد از اعتیاد، درین بلای این جامعه آشفته‌ای است که ۱۸ سال پیش در چنین روزهایی انقلاب کرد و امروز تحت حاکمیت روحانیت بازاری و یا بازاری مذهبی به خاطر یک ریال جان دیگری را می‌گیرد. حرص بیداد می‌کند. در همان حال که زنان در کنار خیابان برای بان شب خود فروشی می‌کنند، در اطراف تهران برجهای فول آما بالا می‌روند قیمت این برجها متری یک میلیون تومان است. یک آپارتمان ۱۰۰ متری در آنها می‌شود ۱۰۰ میلیون تومان، اما هنوز ساخته نشده به اشغال تجار، روحانیون حکومتی، دلالها، بازاریها و خانواده‌های وابسته به آنها در می‌آید. در خیابانها، نزهت می‌شود ۶۰ میلیون تومانی متعلق به حاج آقاها و حاج آقاها، دخترکان جوان و کم سن و سال را سوار می‌کنند و در ازای نان شب به خانه‌های گرانمای می‌برند. نام این شکار حیوانات صیغه است. آید، الله، این طیار «سائری قیروزی» در نماز جمعه‌های خود، بر گسترش آن پای می‌فشارند. در این میان است که خشم حوث می‌زند. ایمنی از خانه‌ها می‌رود. وقتی خانه‌ای را درد می‌زند، پلیس می‌گوید: «خدا را شکر کنید که خوردن رنده مانده‌اید».

به روزنامه‌ها دستور داده‌اند، این خبرها را ننویسند. ساده‌ترین راه حلی که به ذهنشان رسید همین بود اگر داندگان کیهان داخلی و هوایی طراحان این سانسور جدیدند. سردبیر و همه کاره کیهان مرتضی، حاج آقای جوان «سلسلی نسبی»، عضو رهبری حزب جدید انشائیس، جمعیت دفاع از ارزشهای انقلاب، که رهبر آن «محمد محمدی ری شهری» می‌خواهند رئیس جمهور شود، چاره کار را در سانسور خبرها یافته است. اگر «م» به انت. ریفه این فاجعه کجاست، جسارت بیان آن را ندارند. نادانان وابسته به سرمایه‌داری بازار همه‌شان بازار ما را خورده‌اند محروم می‌کند. وقتی فرمانده سپاه پاسداران و فرماندهان بسیج در جریان انتخابات در کنار بازار قرار گرفتند، تازه عمل قدرت این مافیای معلوم شد! وقتی گوشه‌ای از پرده نیز در جریان محاکمه سرعت فون ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات بالا رده شد، سایه بلند مرد گوناگوند میدان تریبار تهران در زمان شاه، «محسن زین‌الدین دوست» نمایان شد. به روزنامه‌ها دستور داده‌اند، اسم قائلین محمد و علی و حسن و حسین به کامبیز و جمشید و داریوش تغییر داده شود! ماهر سازی، فریب، دروغ‌گویی، فلان پول بهرستی، نیرنگ و توپور وقتی اساس حکومتداری شد، حاصل آن چه می‌تواند باشد، جز آنچه روی می‌دهد! اما علی رغم همه این نشانه‌ها، خبر «م» در می‌کند و همان به دهان می‌گشاید.

« * * »

باران نمی‌آید، هوا همچنان آلوده است. در «حاوران» انقلابیون در سینه خاک خفته‌اند با در آرماتهای پودافرنه و پلوس در خاک حفته نفس را دشوارتر می‌کند. تهران محرف، در چنین چشم‌اندازی به دیدار سال می‌رود، سالی که فرار است در آن رئیس جمهور سو خورد. بازار بر اقله فاجعه پای می‌فشارد و ناطق‌نوری را ادامه دهنده‌های مصمم ترا، گوش به فرمان تر و مطیع تر می‌داند. چهره‌های آشنای جمعیت دفاع از ارزشهای که معلوم است. «م» از ترمیمی چلی مانده که آنها به دفاع از آن برخاسته‌اند. «م» از آنچه می‌گذرد و آنچه خود با انقلاب و انقلابیون و ارزشهای انقلابی کرده‌اند، از سانسور و بی‌حیثی دفاع می‌کنند! رهبر به آسمان و ماهواره اشاره می‌کند و می‌گوید همه فجابمی که روی می‌دهد، ناشی از تهاجم فرهنگی عرب است! کلامی از تهاجم رمنی و اقتصادی بازار و ارتجاع مذهبی به همه ارزشهای انقلابی و انسانی در میان نیست. روزنامه ارگان بازار و ارتجاع، رسالت از این کلام بدیع سرعت و با تمام نیرو استقبال کرده و پشت آن سنگر گرفته است! روزنامه‌های دیگر دولتی یا احتیاط و نااوارزه بر همین ارزیابی رهبر تحلیل و تفسیر تأیید آمیز می‌افزاید! رئیس جمهور، همچنان بر سرانگشیا انگشت می‌گذارد و کاری به ویرانها ندارد! چپهای مذهبی که سرانجام از خواب غفلت برخاسته‌اند، گنگامه را می‌کاوند و به امید جلب حمایت مردم عارت شده و آرزو بر باد داده و در تلاش نوعی اتحاد و جلوگیری از سقوط کامل کشور، مردم را برای کارزار انتخابات ریاست جمهوری آماده می‌کنند. روشنفکران، ملیون و همه کسانی که امید دارند وطنی به نام «ایران» برای آیندگان مافی مانده، بیش از همه از بالا گرفتن حریق جنگ داخلی بیست‌کاتند. اهل قلم و هنر از برجیده شدن نه مانده آزادیهای انقلاب بهمن ۵۷ و پیدا شدن سر و کله بک در ضاخانه ریشوا، به همت و ابتکار انگلیس دلهره دارند!

سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا (دسامبر ۱۹۹۶)

سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا، به مدت سه روز و با هدف «بازی دوباره» در «حزب» میهنی بر پستیهای از دولت «پرویدی» (نظمت‌وزیر ایتالیا) از «چپ مرکز» تشکیل شد. کنگره پس از یک سلسله بحثهای مربوط به سیاست حمایت از دولت، سرانجام با یک اکثریت ۸۵ درصدی به این سیاست رأی مثبت داد. در این کنگره «فاوستو برنیوتی» دبیر کل حزب پرامون نظر تأیید آمیزی حزب پرامون بودجه دولت گفت: «فراموش نکنید که ما این بودجه را تنظیم نکردیم،

هدف حزب ایجاد شرایطی باشد که خود مردم بدون نیاز به مراجعه یا فشار به احزاب سیاسی در هر مورد مداخله کرده و مستقیماً سرنوشت خود را به دست گیرند. در نتیجه این سیاست در بین حال مستلزم آن است که حزب قادر باشد سرمدسته سیاستها و راه‌سپه‌های جابگیرین در برابر سیاستهای طبقه حاکم را در موارد گوناگون نشان داده و برای ترویج آنها در جامعه مبارزه کند. در این شرایط علاوه بر آن که حلقه‌های اداره و رهبری کمونیستی آینده جامعه شکل می‌گیرد، بلکه آن حزبی که شرایط را برای مداخله مستقیم مردم فراهم می‌سازد، به تدریج به سنجگویی آنها تبدیل خواهد شد.

کنگره هم چنین بحثهای گذشته در مورد تحولات در ترکیب طبقه کارگر را ادامه داد و بر این نکته انگشت گذاشت که این تحولات آن چنان اساسات اجتماعی - اجتماعی و هم چنین ترویج بیگانگی را گسترش داده است که - کون نه تنها طبقه کارگر، بلکه مجموعه نیروی کار که ۹۰ درصد آنها را مزدبران و حقوق‌بگیران تشکیل می‌دهند، قربانی این مناسبات هستند. برخلاف تبلیغات سرمایه‌داری نه طبقه کارگر، بلکه خرده‌بورژوازی در حال حاضر رو به نابودی می‌رود! در نتیجه این امکان پدید آمده است که گرایش‌های برخلاف منافع کسبی سرمایه‌داری، به جای آن که به منافع یک طبقه خاص اولویت دهد، بتواند همه کسانی را که از مناسبات سرمایه‌داری نطمه می‌بینند حول مسیر و راه دیگری گرد آورد.

اسناد کنگره ۲۹ با اکثریت بیش از ۹۵ درصد نمایندگان به تصویب رسید و در واری همه اختلاف‌نظرها و وحدت عمیق سیاسی و ایدئولوژیک حزب را نشان داد. البته این به معنای نبود دیگر دیدگاه‌های متفاوت برای اعضای حزب در این زمان نبود.

نگاه نوبه جهان

نقل از «کار» شماره ۱۵۰

الف) علل شکست «سوسیالیسم واقعاً موجود»

بهترین تحلیل ما تا نحوه نگرش برخی از احزاب چپ ایران به جهان، بر سر آرایی علل شکست سوسیالیسم واقعاً موجود است. برخی از احزاب چپ آن کشور را علی‌رغم اشاره به کمبودها و کاستیهایش، کماکان نگرشی می‌دانند که چپ باید بشریت را به پذیرش آن فراخواند. از نظر آنها قرن بیستم نشان داد اندیشه‌های مارکس - لنینسم عملی‌اند، اما عمدتاً سه عامل، یعنی عقب‌ماندگی تاریخی روسیه، فشار خارجی و بلاخره حاد، و رهبری خودکام و بورژوازی در روسیه گورباچف، به ناموفق ماندن تلاش برای عملی کردن این اندیشه‌ها انجامید. آنها می‌گویند «بشریت باید» در فرور بیست و یکم بلانی را که در قرن بیستم شکست خورد، تکرار کند و به سرانجام برساند.

اما وقتی می‌گویم خیانت یک باند فرصت‌طلب در رأس حزب کمونیست شوروی، ارفسرت سوسیالیستی را که هفتاد سال مقابله با توطئه‌های سرمایه‌داری را پشت سر گذاشته بود نابود کرد، چه تضمینی وجود دارد که چنین تجربه تلخی تکرار نشود؟ مگر سرمایه‌داری - در تلاش دوم دست از توطئه چینی برخواهد داشت؟ صرفاً این چه سوسیالیسمی است که یک گروه کوچک فرصت‌طلب می‌تواند دستاوردهای هفتاد ساله آن را طرف مدت کوتاهی برود دهد؟ ما در این سوسیالیسم، چه چیز را می‌خواهیم تغییر دهیم که تجربه شوروی تکرار نشود؟

این نیروها در آرایی خطاهای حزب کمونیست شوروی، به اشاره‌ای گذرا به تهدید جدی دمکراسی، سرمایه‌داری به نظام شوروی و اعمال شیوه‌های فرماندهی آنها می‌کنند و به سادگی از کنار «اشباهات در زمان استالین» می‌گذرند. برای کسانی که می‌دانند دستگاه سرکوب استالینی حتی پیش از غلبه هیتلری از میان اعضای حزب کمونیست شوروی قربانی گرفت، این اشارات گذرا به اشباهات، ضعیفی نژادی - کمبیک دارند. تاریخ از ما می‌پرسد چه تضمینی داریم که این «اشباهات» را تکرار نخواهد کرد. سخن نه بر سر یک سانحه کوچک در ساختمان سوسیالیسم، که بر سر خرد شدن میلیون‌ها انسان. از جمله میلیون‌ها کمونیست مؤمن به آرمانهای سوسیالیستی در ریز چرخهای ماشین اسنادی است که مدعی در انحصار گرفتن حقیقت بود. سخن بر سر این است که کدام عناصر در باورها و ذهنیات کمونیستها باعث شدند تا کیش شخصیت را به حرد جمعی، ماکیاولیسم سیاسی را به انسان‌گرایی مارکسیسم و برابرها را به بورخاریزها ترجیح دهند؟ سخن ما این است که عوامل این ماجرا، همانهایی بودند که جثمان ما را به روی جنایات جمهوری اسلامی بستند و سبب شدند تا برخی سازمانها در دوره‌ای حساس از تاریخ معاصر ایران، در کنار یکی از جنایتکاران در سلسله‌های دیگر، اتوریته‌های جهان‌فراگیر، - رؤیایی که پاسخ - آرد، آنها را با تیرباران به خاک کشان سده‌ش از کمر و اسنادی آن سازمان و قتل عام اکثریت به اتفاق اعضای رهبری ایران داد.

ب) نظریه توطئه

نظریه توطئه این نیروها درباره چگونگی فروپاشی سوسیالیسم واقعاً موجود، نه با واقعیات مسلم تحولات ده ساله اخیر کشورهای سابقاً سوسیالیستی تطبیق دارد و نه با نظر غالب در حین چپ و کمونیستی. آنها می‌گویند فرصت‌طلبانی مانند گورباچف با سوءاستفاده از یک فرصت تاریخی - رهبری حزب کمونیست شوروی را به دست گرفتند، سپس به پا سازی وسیع در حزب پرداختند و انگاه رینه بازگشت سرمایه‌داری را فراهم آوردند. واقعیات تاریخی، خلاف این ادعا را نشان می‌دهد. اتحاد شوروی در پایان دوره برژنف، دچار بحرانی همه جانبه شده بود. در عرصه اقتصادی، رشد این کشور می‌رفت که متوقف شود. فشارهای مراقبت با آمریکا در همه عرصه‌های نظامی و تبلیغاتی، به اقتصادی کشور را فرسوده کرده بود. ماجراجویی نظامی در افغانستان، پای ارتش مریخ را به جنگی مرگبار با مردمی که معتقدات و سنن خود را با اعمال یک قدرت مداخله‌گر خارجی می‌دیدند، کشانده بود. در چنین شرایطی، در رهبری حزب کمونیست شوروی، بین نظر هر چه بیشتر طرفدار می‌بافت که این کشور نیازمند یک تحول بنیادین است. یوری آندروپف که به علت موقعیت خود در رأس سازمان اطلاعات، بیش از همه به ابعاد بحران واقف بود، نخستین رهبر برجسته حزب بود که از این نظر دفاع می‌کرد، اما عمر او کوتاهتر از آن بود که بتواند ایده‌های خود را عملی کند. پس از یک دوره فترت که هنوز اصلاح‌طلبان در کمیته مرکزی اکثریت نداشتند و در نتیجه، چرنوکوف به دبیرکل انتخاب شد، عاقبت متقاعد شدن تعیین‌کننده‌ترین شخصتهای حزب و از جمله آندره گرومیکو به لزوم دگرگونیهای اساسی، راه را برای انتخاب میخائیل گورباچف گشود. آن چه این نیروها توطئه فرصت‌طلبان می‌خوانند، به شهادت

همه کسانی که از آن دوره گزارش داده‌اند، چیزی نبود جز دفاع فاطح گرومیگو - خدمتگزار نظام سوسیالیستی از دوره استالین تا پروسترویکا - از گزینش گورباچف. برخلاف ادعای آنها پس از انتخاب گورباچف، مخالفان اصلاحات نه تنها از دستگاه رهبری حزب و دولت شوروی، پاکسازی نشدند، بلکه برای نخستین بار در تاریخ این کشور، به عنوان اپوزیسیون نیرومند رهبری حزب به فعالیت آزادانه پرداختند. پاکسازی از حزب بیشتر دامن کسانی را گرفت که مانند پلینین، فراتر از اصلاح سوسیالیسم، یعنی برقراری سرمایه‌داری را می‌خواستند. در جنبش جهانی کمونیستی، نظریات این احزاب چپه ایران در مورد ماهیت پرسترویکای گورباچف چندان طرفداری ندارد. به عنوان نمونه، فیدل کاسترو، به عنوان رهبر کشوری که از فروپاشی سوسیالیسم نطوانات سنگینی دیده است، به هیچ وجه گورباچف را خائن به سوسیالیسم نمی‌داند. کاسترو معتقد است اهداف پرسترویکا به جا بود و سوسیالیسم شوروی، به اصلاحات نیاز داشت. همه می‌دانند که واپسین ماههای زمامداری گورباچف، ماههای تلاش و برای حفظ اتحاد شوروی بود و باز همه می‌دانند که غالباً، کودتای مخالفان پرسترویکا بود که راه را برای کودتای پلینین و هم‌دستانش در سایر جمهورها علیه موجودیت شوروی گشود.

ج) کدام الگو؟

برخی از احزاب چپ ایران که از هنگام تشدید اختلاف بین احزاب کمونیست شوروی و چین در دهه ۱۹۶۰، از هیچ فرصتی برای جانبداری از شوروی و نخطه کردن مائونیسم و جانبداریش فروگذار نکردند، اکنون موفقیت رهبری چین در دستیابی به رشد اقتصادی در همین حفظ حاکمیت حزب کمونیست را دلیلی بر اصلاح‌پذیری سوسیالیسم می‌دانند. آنها می‌گویند که با تحولات چین در ۲۰ سال اخیر آشنایی دارند، می‌دانند که رهبری این کشور پس از مرگ مائو و دستگیری «ماند چهاو پرفه»، در عرصه اقتصادی، سیاست را اجرا کرده که به لحاظ گسترش مسابسات سرمایه‌داری، از اصلاحات دوره گورباچف و حتی پلینین بسیار فراتر رفته است. اگر کسانی که در روسیه زمینه‌ساز رشد سرمایه‌داری شدند، خائن به سوسیالیسم اند، این حکم به مراتب بیشتر در مورد رهبری حزب کمونیست چین صدق می‌کند. گذشته از این، چین مانند بسیاری دیگر از کشورهای رشدیافته، تسریع آهنگ توسعه را به بهانه تشدید اختلاف طبقاتی و به نفع نفعهای اخیر رهبری حزب کمونیست چین، گسترش اخلاق و طرز فکر فردگرایانه و سودپرستی به دست آورده است. تنها تفاوت چین و اردوگاه سابق شوروی این است که در چین، حزب کمونیست قدرت را حفظ کرده است. حفظ این دستاورد، با به خون کشیدن جیش آزادیخواهان روشنفکران چینی در ۱۹۸۹ همراه بود. الگوی چین، در ایران به مورد توجه آنرا، پخواهان برآوردهای دمکراتیک، مورد اشاره نظریه‌پردازان جمهوری اسلامی است. چین، بهترین نمونه‌ای است که تجویزکنندگان نسخه «دیکتاتوری مصلح» از آن نام می‌برند، اما تنها نمونه آن نیست. از این نمونه‌ها در شرق آسیا باز هم هست، ما این تفاوت که در سایر کشورها، حزب کمونیست حکومت نمی‌کند، به راستی انگویی چین. چیزی است که ما به مردم شنیدیم و تشنه آزادی ایران ارائه می‌کنیم؟

این احزاب چپ، «نه» گفتن اکثریت مردم کشورهای اروپای شرقی به سرمایه‌داری نظام گسخته در انتخابات‌های اخیر را دلیلی بر سرآوردن مجدد حاکم کارگری و کمونیستی می‌دانند، اما این نکته را نا گفته می‌گذارد که کمونیستهای سابق در این کشورها، کدام شعارها توانسته پیشروی سرمایه‌داری ناچاری را متوقف کنند. گاهی به مواضع احزاب سوسیالیست اروپای شرقی، و بر موقبت آنان را نشان می‌دهد. در لهستان و مجارستان، احزاب چپ تنها با نقشه بنیادین حاکمیت گدغه خود، دفاع از استقلال کشورها بنگان در رابطه با روسیه و پذیرش اقتصاد بازار توانسته‌اند از انتخابات پیروز بیرون آیند. آنها در این سیاست خود، گاه به مواضع سوسیال دمکراتیک روی آورده‌اند. کمتر کسی است که باور کند اگر این احزاب بر اصول و عقاید گذشته خود پافشاری می‌کردند، می‌توانستند این موفقیت‌های انتخاباتی را به دست آورند. برای پیشگیری از هرگونه سرافکندگی، لازم است گوشزد کنیم ما ما همه سیاست‌های احزاب حاکم در لهستان و مجارستان ضرورتاً موفق نیستیم و فساد نداریم مبلغ نان را به نرخ روز خوردن و اتخاذ مواضع سیاسی برای گس آرای بیشتر باشیم، اما لازم دیدیم به این نکته اشاره کنیم که تحلیل واقع‌بینانه و صحت‌طلبانه، مانع از این است که نتایج انتخابات در برخی کشورهای اروپای شرقی را حلقه مشورت‌گری ساده جنبش کمونیستی در این کشورها بدانیم. در روسیه نیز نسبت دادن همه عوامل پیروزی پلینین در انتخابات به تبلیغات رسانه‌ها، خطاست. بی‌شک این تبلیغات بکجاست، تا اثری تعیین‌کننده بر نتیجه انتخابات گذاشت، اما این نکته را نیز نباید به فراموشی سپرد که مشی پلینین در این کشور حدوداً دست‌کم همان فکر طرفدار دارد که حزب کمونیست. حزب کمونیست روسیه نیز مانند احزاب مشابه در اروپای شرقی، اقتصاد بازار را پذیرفته است و مواضع آن بدون تردید، با پافشاری بر همان اصول و عقاید سابق نیست، صرف‌نظر از پاره‌ای انتقادات بدین حزب، از جمله این که کمونیستهای روسیه به جای مخالفت فاطح با نسل‌کشی ارتش روسیه در چین، در بین دو سیاست ناسیونالیسم روس و جانبداری از صلح مردم مانده‌اند، واقعیت این است که حزب کمونیست روسیه نیز که صرفاً با دفاع از دستاوردهای سوسیالیسم، بلکه تا حد زیادی با در پیش گرفتن مشی عام‌پسندانه برآرای خود افزوده است (مگر این که حفظ اراضی تسخیر شده توسط تزارها در جنوب امپراتوری روسیه را از دستاوردهای سوسیالیسم بدانیم).

د) اهمیت نگاه ما به جهان

آمار توان بدرفت که بحث در سر نحوه نگارش به جهان در میان نیروهای چپ، یک بحث فرعی است و آنها باید نیروی خود را صرف یافتن اشتراک در سیاست داخلی کنند؟ اگر در مورد هر جنبه سیاسی دیگر چنین باشد، در مورد جنبه چپ چنین نیست. چپ چند سال است که با ویرانه‌های به جا مانده از فروپاشی سوسیالیسم و فقدان موجود مواجه است و از آن جا که هویت خود را با نام و مرام سوسیالیسم گره زده است، ناگزیر است به پرسشهایی که در این نوشتار مطرح کردیم پاسخ گوید. همچنان که در بالا اشاره کردیم، ما مدعی نیستیم که پاسخ همه این پرسشها را یافته‌ایم، اما این را نیز می‌دانیم که پاسخی‌ها، پاسخی‌های بسیار ساده برخی دیگر از احزاب چپ نیستند، ما باز شکست مشی جنبش کمونیستی در مقیاس جهانی و شکست مشی مشترک این نیروها در سانه‌های پس از انقلاب بهمین را بر دوش خود، دیگر می‌راند. این شکست، برای ما، یک امر آزارنده برای برخی از رهبران و اعضای این جنبش‌ها نیست. اما این امر، از جهت این حائله‌های موجود، امر جستجوی خود برای یافتن پاسخی‌ها، نو به پرسشهای مطرح شده در این نوشتار، به برخی اصول و بنورهای باز یافته نیز رسیده‌ایم، از آن جمله که باید با هر حکومت دیکتاتوری، صرف‌نظر از آن که «به قصد تأمین منافع سرمایه‌داری جهانی» به مردم تحمیل شده باشد یا به مقاصد دیگر، مخالفت کنیم، ما نوعی «مارگست» به اصول را تجربه کرده‌ایم، اما به اصولی که مختصات اقتصادی و سیاسی جهان را محکوم می‌کند که هشاد سال و از آن هم فراتر تا پایان حیات سرمایه‌داری، همان مختصات سال ۱۹۱۶ بمانند، بلکه اصول عیناً اسانگرایانه‌ای که راهسای بیانگزاران مارکسیسم در عزم راسخشان به تغییر و نه فقط تفسیر جهان شدند. این اصول، به ما حکم می‌کند که حقوق شکیکک ناپدید بشر را در سرنوچه عمل سیاسی خود قرار دهیم. می‌توان این اصول را پذیرفت و چپ را بی‌مکان باقی ماند، اما نمی‌توان چنین وانمود کرد که جنبش کمونیستی در تمام طول حیات هشاد ساله‌اش، به همه این اصول وفادار بوده است. رده‌های خوبی که انتقادات فاحشه‌بار سوسیالیسم بر جای نهاد، خلاف این ادعا را ثابت می‌کند تا وقتی این حقیقت را به صدای بلند اعلام نکنیم، کسی نمهد ما به عدم تکرار خطاهای گذشته را جدی نخواهد گرفت.

برنامه‌های آمریکا برای سلطه بر بازارهای دنیا

مصاحبه نشریه «المجله» (شماره ۸۶۲) با «بنیامین شوارتز» کارشناس استراتژی آمریکا

□ چرا آمریکا می‌خواهد بر دنیا حکومت کند؟

■ شاید بهتر است این سؤال را این‌گونه مطرح کنیم که چرا آمریکا گمان می‌کند که وظیفه‌اش حکومت بر جهان است؟ در پاسخ این سؤال باید نگوییم که توسعه‌طلبی جزئی از مداخلات آمریکا است. آمریکا از آغاز پیدایش خود با توسعه‌طلبی ظهور کرد. ابتدا ایالات متحده را در مرز بین سرزمین‌ها تأسیس کرد و قلمرو حکومت خود را تا سواحل اقیانوس آرام و حتی جزایر هاوایی امتداد داد. امروز هم بعد از جنگ جهانی دوم پس از گذشت پنجاه سال به توسعه‌طلبی اقتصادی پرداخته است. ما می‌خواهیم که دنیا را به سوی مارکسی که در آن همه نوع کالایی یافت می‌شود، تبدیل کنیم و بر آن حاکم باشیم.

□ آیا شما تنها خواستار توسعه اقتصادی هستید یا این که به دنبال توسعه نظامی نیز می‌باشید؟

■ در طول پنجاه سال گذشته نظامیان آمریکایی دو وظیفه را انجام داده‌اند: ۱- حمایت از توسعه‌طلبی اقتصادی و تجاری آمریکا، ۲- بهره‌برداری و استفاده از وثیقه اون.

به اوضاع یعنی جهان نگاه کنید! جنگ سرد با کمونیزم پایان یافته و شوروی سقوط کرده است. اما قدرت نیروهای نظامی مداخله‌طلبانه و واضح است که نظامیان آمریکایی یا تکیه بر حمایت از امنیت ملی آمریکا خواستار استمرار حاکمیت خود هستند. با وجود این که حاکمیت نظامی، هدف حقیقی و نهایی آنها نیست.

□ آیا مبارزه با کمونیزم و رویارویی با اتحاد جماهیر شوروی اولین هدف نظامی آمریکا نبود؟

■ بله. برای پاسخ به این سؤال به عقب بر می‌گردیم. یعنی به زمان پایان جنگ جهانی دوم با پیروزی متفقین به رهبری نیروهای آمریکایی بر آلمان و ژاپن و این یک فرصت تاریخی بزرگی برای تحقق آرمانهای بنیانگذار سرمایه‌داری یعنی آدم اسمیت بود که معتقد بود دنیا مانند یک بازار بزرگ است. چرا ما طرح «مارشال» را اجرا کردیم و به کشورهای غرب اروپا برای بازسازی کشورشان کمکهای مالی زیادی ارائه کردیم؟ و باز چرا طرح «دو دوج» را اجرا کردیم و به ژاپن کمک مالی کردیم؟ زیرا می‌خواستیم این کشورها جرئی از بازار آزاد و بازار جهانی شوند، زیرا بیم آن می‌رفت که پس از شکستشان در جنگ به صورت یک بلوکه اقتصادی و بازاری بسته درآیند. کسانی که در آن زمان سیاست خارجی آمریکا را تعیین می‌کردند خطر آلمان و ژاپن را قویتر از خطر کمونیزم و شوروی می‌دانستند. و الآن پس از گذشت پنجاه سال به درستی این نظر به تأکید می‌کنیم. زیرا کمونیزم یک قدرت نظامی رابستونرژیک محسوب می‌شد و برابر قدرت اقتصادی بود، در حالی که آلمان و ژاپن به عنوان دو قدرت اقتصادی عظیم شمرده می‌شدند و این چیزی بود که ما را نگران می‌ساخت و هنوز هم سیاست‌نگران ما است.

□ آیا پیمان نظامی «ناتو» برای رویارویی با توسعه کمونیزم در غرب اروپا به وجود آمد؟

■ بله. ما در ظاهر به دلایل نظامی و در حقیقت به خاطر اهداف اقتصادی، رهبری و هدایت این پیمان را به دست گرفتیم. ما خواستار برقراری صلح در اروپا هستیم. زیرا اروپا جرئی از بازار جهانی است. به نظر آدم اسمیت هیچ‌کدام از این اهداف با هم برادری ندارند. پس این پیمان را در واقع برای اروپا و اروپا موفق شد که جنگ سرد اروپاییان را متوقف کند و به نظر من این بهترین موفقیت در رویارویی با کمونیزم بود. زیرا در حال حاضر غرب اروپا به بازار جهانی آمریکا تبدیل شده است و ما اکنون به سوی شرق اروپا پیش می‌رویم.

□ نظرتان درباره قدرت اقتصادی ژاپن چیست؟

■ «دین اچستون» یکی از نوابغ سیاست خارجی آمریکا حدود پنجاه سال قبل گفته است: «ما باید از تحولات تاریخی به نفع خود بهره‌برداری کنیم» و می‌افزاید: «ما باید قدرت نظامی ژاپن را به قدرت اقتصادی تبدیل کنیم. و خود به عنوان تنها قدرت نظامی منطقه باقی‌مانده، حریف می‌شویم که در این مدت، ژاپن به یک قطب اقتصادی تبدیل شده است. البته قدرت اقتصادی ژاپن یک خطر جدی محسوب می‌شود و ترس ما از ژاپن بیش از ترس ما از شوروی و کمونیسم بود. ترس آمریکا از ژاپن ما را به سمت خاورمیانه رهبری کرد. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که آمریکا در پی نفت خاورمیانه است زیرا ژاپن بر آن تکیه دارد. این گفته صحیح است اما سخنی جدید نیست. پنجاه سال قبل از جنگ خلیج فارس، جورج کانن، یکی از سیاستمداران آمریکا بر این امر اشاره کرده و گفته بود: «به کارخانه‌های ژاپنی هرچه بیشتر تولید کند، کشتی‌ها، کالاهای، ژاپنی را به همه نقاط دنیا منتقل کنند. اما نباید فراموش کنیم که ژاپن جزیره کوچکی است و قدرت برتر را در دست داریم و این ناوگان دریایی ماست که کشتیهای صادرکننده کالاهای ژاپنی و واردکننده نفت را مورد حمایت خود قرار می‌دهد».

□ در این رابطه نظرتان درباره نقش آمریکا در جنگ خلیج فارس چیست؟

■ شاید به یاد داشته باشید که «جمیر بیکر» وزیر امور خارجه سابق آمریکا، قبل از شروع جنگ خلیج فارس به ژاپن سفر کرد و پول و اعتبار هنگینی از آنها دریافت کرد. او به ژاپنها گفت: «شما به ما این پول را پرداخت کنید تا ما نیز از خطوط نفتی شما حمایت کنیم» در این خصوص عده‌ای می‌گویند بیکر مانند بیکر گفت: برای آمریکا اعانه جمع می‌شد. و آمریکا در این جنگ شرکت کرد تا از دیگر کشورها اعانه بگیرد. اما کسانی که این حرف را می‌زنند فراموش کرده‌اند که اسرائیل آمریکا از پنجاه سال تاکنون این بوده که می‌خواهد دنیا را به بازاری تبدیل کند که تحت حاکمیت خودش باشد. و برای رسیدن به این مقصود اشکالی ندارد که از یکی بگیرد و به دیگری بدهد. پس ارزش ۲۰ الی ۳۰ میلیارد دلار بازار جهانی آمریکایی چیست؟

□ پس از جنگ خلیج فارس، آمریکا به یک قدرت عظیم نظامی در منطقه مبدل شده است. این امر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

■ بار دیگر می‌گویم که ما نباید بر اهداف نظامی متذکر شویم و گفتیم که پیمان ناتو نیز یک پیمان نظامی محض بود و در درجه اول اهداف اقتصادی را دنبال می‌کرد. به همین دلیل، من شعار ژرنالهای پناگور را در حمایت از نیروهای آمریکایی در برقراری امنیت در خلیج فارس تکرار نمی‌کنم و می‌گویم ما خواستار شکوفایی اقتصادی در خلیج فارس و خاورمیانه به عنوان جرئی از بازار جهانی آمریکا هستیم.

□ آیا نقش آمریکا در تحقق صلح بین اعراب و اسرائیل نیز جزئی از این هدف است؟

■ قطعاً این طور است. اما به شرط این که صلح، یک صلح آمریکایی باشد و ما نمی‌خواهیم ژاپن و آلمان در خاورمیانه نقش اساسی داشته باشند.

■ اما «تانیاهو» نخست‌وزیر جدید اسرائیل با این امر مخالف است و در این زمینه با کلینتون اختلاف دارد؟

■ من در زمینه مسائل خاورمیانه و روند صلح تخصصی ندارم و معتقدم که همه این امور گذرا هستند و ترجیح می‌دهم که به استراتژی اقتصادی آمریکا از دیدگاه تاریخی و جهانی بپردازم. و به روزی می‌اندیشم که خاورمیانه نیز جزئی از بازار جهانی آمریکا تبدیل شود.

■ شما تا چه حد از مسائل داخلی و ملی منتهای حکومت‌های خاورمیانه اطلاع دارید؟ آیا این مسائل برای رسیدن آمریکا به اهدافش مشکلی ایجاد می‌کنند؟

■ بار دیگر بفرمات آدم اسمیت و دیگر بوابع ایدئولوژی سرمایه‌داری را عنوان می‌کنم. آنها معتقدند که حکومت‌ها یکی پس از دیگری عبور می‌کنند و گاهی با یکدیگر جدال می‌کنند و گاهی هم با هم صلح و سازش می‌کنند. در میان این دو نگاه نگاه کشمکشها، طیفه‌ها، نگرش‌ها، ادوات برای شکست جهانی و منطقه‌ای است. این نزاعها و درگیریهایی که تنها مانعی برای ما ایجاد نمی‌کنند بلکه خریداران مفید و خوبی برای ما در منطقه پدید می‌آورند. مثل جنگی که عراق با کویت داشت و سود و زیان زیادی نصب شرکتها و تولیدکننده‌های جهانی کرد.

■ آیا رسیدن به این هدف برای شما مشکل است؟

■ من نمی‌گویم که بازار جهانی آمریکایی که به دنبال آن هستیم در سال آینده تشکیل می‌شود. بلکه می‌گویم اگر نظام سرمایه‌داری این سیاست و دنبال‌نگی به مدفنش نمی‌رسد، به «سرمایه‌داری ملی» در بسیاری از کشورها و در رأس آن ایالات متحده آمریکا بوجود آمده اما هدف نهایی که ما به آن نظر داریم سرمایه‌داری جهانی است و آمریکا برای رسیدن به این هدف است که با دیگر کشورها پیمان می‌نندد و ارتباط برقرار می‌کند.

■ آیا این یک هدف ملی در آمریکا است؟ آیا شهروند آمریکایی نیز به این هدف معتقد است؟

■ در اینجا حساسیتی وجود دارد که نمی‌توان آن را نادیده گرفت و از آن صرف‌نظر کرد و آن بستگی ملی فوری بین آمریکایی‌هاست. همانند آنچه در بین دیگر ملت‌ها نیز وجود دارد. شهروند آمریکایی هرگز نمی‌پذیرد که هرزندان یا خوبشان خود را در جنگی که در یک کشور دور برای اهداف اقتصادی در گرفته، از دست بدهد، اما این نظر هم وجود دارد که حاکمیت آمریکا در جهان در نهایت به نفع شهروند آمریکایی نیز خواهد بود. همچنان که صاحب‌نظران آمریکایی معتقدند که آمریکا از نظر اقتصادی تضعیف شود نظام آمریکایی نمی‌تواند در داخل و خارج از کشور پایدار بماند.

■ آمریکا مورد استناد واقع شده که چرا بعد از فروپاشی شوروی، این کشور در خاورمیانه و دیگر کشورها نیروهای نظامی خود را مستقر کرده است؟

■ این سؤال شما مرا به یاد دخالت نظامی آمریکا در ویتنام می‌اندازد. در آن زمان مردم دربارۀ جاذبه قدرت نظامی آمریکا صحبت می‌کردند و این کار برای همه حس نظامی و ابرار قدرت است. بعضی ما این کار آمریکا را معاهده ثابت کند ما فریبش نظامی شود. ۱۹۶۰ به نفع حساسیت و قدرت نظامی خود نمی‌گردد بلکه به حردستی و مانور بیشتری می‌پردازد. طول تاریخ نیز ما دولتهای دیگری را می‌بینیم که این کار را انجام دادند.

■ انتقاد دیگر این است که چرا آمریکا به اختلافات فرهنگی و دینی توجه نمی‌کند؟

■ کسانی که پنجاه سال پیش استراتژی نظامی اقتصادی آمریکا را وضع کردند به این مسئله اهمیت زیادی نمی‌دادند. زیرا از نظر آنها، ملت‌ها یا فروشنده بود یا خریدار و به فرهنگ و دین‌شان توجهی نمی‌کردند و تنها در پی برقراری بازار جهانی بودند و نسبت به اوضاع داخلی کشورها آگاهی نداشتند.

■ به نظر شما این دیدگاه صحیح است؟

■ نه. من معتقدم که این دیدگاهی نسنه است.

■ آیا شرکتهای آمریکایی می‌توانند بدون در نظر داشتن اختلافات فرهنگی و دینی با ملت‌های جهان مبادله کنند؟

■ من پاسخ این سؤال را نمی‌دانم. اما اگر شما از من درباره ملت آمریکا سؤال می‌کردید، به شما می‌گفتم امروز ملت آمریکا با گذشته بسیار فرق کرده است. سطح مصرف با گذشته قابل مقایسه نیست و اکثریت مردم به بانکهای اصلی آمریکا مانع هنگفتی مفروض هستند و همین طور دولت آمریکا نیز به بانکها مفروض است. ما در نظامی رنگی می‌بینیم که کنگره هنوز می‌تواند با وضع قوانین بر سرکردگان سرمایه‌داری تسلط داشته باشد و از شهروندان آمریکایی حمایت کند.

■ درباره ملت‌های دیگر چه می‌گویید؟

■ بنه در مورد دیگر ملت‌ها موضوع کاملاً متفاوت است. اما در تخصص من نیست که در این باره پاسخ بدهم و تنها به هدف آمریکا فکر می‌کنم و درباره آن به تحقیق و بررسی می‌پردازم و می‌بینم که به سوی این هدف کم‌کم پیش می‌رویم.

■ آینده را چگونه می‌بینید؟

■ لنین پدر کمونیسم می‌گوید: «سرمایه‌داری به سمت استعمار امپریالیستی پیش می‌رود. و رقابت بین کشورها سبب بروز جنگ‌هایی می‌شود که به نابودی دولتها و در نهایت نابودی سرمایه‌داری می‌انجامد. اما این نظریه‌ای نو و جدید نیست و بوابع سرمایه‌داری قبل از لنین نیز این حرف‌ها را وقت بودند به همین دلیل خواهان کاهش نقش دولت جدید هستند (زیرا دولتها و حکومتها با یکدیگر می‌جنگد و به سوی عدم استقرار و ثبات پیش می‌روند و در این حالت معاینتهای اقتصادی و تجاری، کند می‌شود) به همین سبب سرمایه‌داران نیروها و سرمایه‌های خود را در شرکتهای جهانی متمرکز می‌کنند زیرا شرکتها با یکدیگر رقابت می‌کنند و گاهی با یکدیگر همکاری نیز می‌کنند اما هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند و یکدیگر را نابود نمی‌کنند.

■ آیا این بدین معنی است که در اینجا بین نظریه لنین و سیاست خارجی آمریکا تناسبی وجود دارد؟

■ پاسخ هم بله است و هم خیر. زیرا در اینجا توافق برای هدف محقق شدن تسلط اقتصادی جهانی وجود دارد و بوابع سیاست خارجی آمریکا می‌خواهد بر حکومتها تسلط داشته باشند تا این کشورها با یکدیگر مبارزه و جنگ نکنند. زیرا در سایه صلح و امنیت است که می‌توان بازار جهانی آمریکایی دست یافت.

■ بوابع سیاست آمریکایی که از آنها صحبت می‌کنید چه کسانی هستند؟

■ آدم اسمیت پدر نظام سرمایه‌داری، که در حقیقت صاحب ایدئولوژی سرمایه‌داری است. وزیر امور خارجه اسبق آمریکا، «آچسن» و معاون وزیر «گان» کسانی که از حدود پنجاه سال پیش سیاست خارجی آمریکا را بر این روش استوار کردند و «مانور» و «واندنبرگ» که پنجاه سال قبل گفته است: «اگر مردم آمریکا را قانع کنیم که از شوروی بترسند بر دلیل تسلط بر جهان دست یافته‌ایم.» و معاون وزیر امور خارجه اسبق آمریکا «ایوگی» رستوه که در زمان جنگ ویتنام

می‌گفت: هدف ما در وینام متوقف ساختن گسترش کمونیسم در جنوب آسیا نیست بلکه هدف ما هشدار به ژاپن است که هرگز به حاکمیت نظامی بر جنوب آسیا نرسد. ژاپن می‌تواند با این کشورها تجارت کند اما حاکمیت نظامی از آن ماست. یکی دیگر از نوانیج سیاست خارجی «جمیر بیکر» وزیر امور خارجه اسبق آمریکا است که بعد از جنگ خلیج فارس اظهار داشت: هرگز بدون قدرت نظامی نمی‌توانیم نظام اقتصادی جهانی را تأسیس کنیم و روشن است که این سخن به معنی «نظام نوین بین‌المللی» است.

- بعد از جنگ خلیج فارس آمریکا از کلمه «تروویسم» بسیار استفاده می‌کند و بعضی‌ها می‌گویند که تروویسم جایگزین کمونیسم شده است.
- ■ ■ به، صحیح است. اما من به شما گفتم که شعار مبارزه با کمونیسم در طول پنجاه سال گذشته تنها پونشی برای حاکمیت شرکتهای آمریکایی بر جهان بود. این امر با استفاده از نیروی نظامی و مشارکت ژنرالهای پناگون صورت گرفته است و اکنون نیز ساززه با «تروویسم» چبری جز یک شعار جدید نیست. ژنرالهای ارتش آمریکا باید در این زمینه بسیار کوشش کنند زیرا سوزنه و هدفی جدید یافته‌اند. و باید آنها نقش تاریخی خود را در بازار جهانی آمریکا بازی کرده و پناوسی این نقش را ایفا کنند. ما تأکید می‌کنیم در اینجا تروویسم وجود دارد که باید با آن مبارزه کنند اما نباید «تروویسم» را با «تروویسم» مخلوط کنند.
- این نظریه وجود دارد که می‌گوید آمریکا لفظ «تروویسم» را بر هر کس که با سیاستش مخالفت می‌کند اطلاق می‌کند؟
- ■ همان طور که گفتید این صفات، صفت‌های مرفهت و گذر هستند و هدفی دیگر از آنها دنبال می‌شود. پنجاه سال پیش کلمه «تروویسم» در فرهنگ سیاست خارجی آمریکا وجود نداشت بنابراین صفات که الان کلمه کمونیسم در فرهنگ لغات آمریکا کم‌کم محو می‌شود. این کلمات و شعارها لها دستاویز و بهانه‌ای برای رسیدن به اهدافی برتر هستند.

الماس

(به مبارزان انقلابی در داخل کشور)

<p>در این سکوت موحش و دهشت زار برخوان تیرانداز را همراه ضربه‌های دل‌خویش برخوان آ که بر نگاه تو معجز کشیده‌اند فریاد زن آ که راه گذر را بریده‌اند در سایه‌ای مخوف چون مرگ، کور و سرد آنجا که جان برقت و جوانی بقا نکرد جادوگری تو، زانکه پیروده‌ای به درد سوری گل شکیب و نبرد هرگز نشد که بی تو بهار آید گل بر دمد، درخت بیار آید عطری نریخت بی تو در این دره کبود بی غم دلی نمائد و سری بی خیر نبود دایم در معاک :</p>	<p>در قصر جنیان هر روز می‌کشی باری ز رنج و کوشش سنگین چو کوه در این نلش پاک الماس گشته جوهر تو تاب و تابناک ، بُت او سخت ، سرخسخت در مقابله با دیو زنده خوار بی باک در مبارزه با غول نابکار ضربت زنی چو پیشه بیایی به استبداد تنها بتی که خلق تو در انتظار توست پیکار خلق راهگشایی به کار توست وانکس که از شراره تو بازتاب نیست در دفتر زمانه ، در هیچ حساب نیست ،</p>
---	--



گسل بهار ز بسور غمزان ریرانگر
به شوره زار عطش می‌کند خاک بر سر
ز شیر و نعره جنگاوران نیست خیر
صدای ناله جفد است در چمن یکسر
حدیث شوق فرد خوانم و کنم از سر
بریده دست پلیدش از این وطن بادا

زبانهای که در آن احشاء لحظه می‌گرید
زمین خشک ز تلواسه‌های مرگ نسیم
به پیشه‌ای که ز سیداد المعی پرکین
به جای بلبل خوش لهجه روی درخت
سرا بریده زبانی که در رشای بهار
که تنگ بر نفس زشت اهرمن بادا